



## ابراهیم چطور خواهرش را امر به معروف می کرد؟

هدف غایی پیاده روی اربعین با این عظمت، تحقق وحدت و امر به معروف است. گفت وگویی ما با خانم هادی که به اینجا می رسد یاد خاطرات ابراهیم می افتد و ریزه کاری های او در امر به معروف را برایمان روایت می کند: «ابراهیم روش خاصی در امر به معروف و نهی از منکر داشت، روشی که تأثیرگذاری اش فوق العاده بود. اول طرف مقابل را تأیید می کرد، بعد با خوش رویی او را نقد می کرد. یادم می آید وقتی می خواست به من در مورد چادرم تذکر بدهد، ذره ای کج خلقی نمی کرد. می گفت: «زهره جان! چادر خیلی قشنگی داری، اما اگر کمی ضخیم تر باشد، خیلی بهتر است». من برادران بزرگتر از ابراهیم هم داشتم، اما از او طور دیگری حساب می بردم، با اینکه هیچ وقت اخمش را ندیدم».

و گفت: آقا ابراهیم خواهر و برادر زیاد دارد. قصه این جوان خیلی جالب بود. وقتی فهمیدم من واقعاً خواهر شهید هادی هستم، با گریه گفت: خدا برادر شما را سر راهم گذاشت. داشتم راهم را کج می رفتم. اعتقاد به هیچ چیز نداشتم. قصه زندگی شهید هادی جرقه ای شد برای تغییر مسیر زندگی ام. حالا دو سال است همراه او به پیاده روی اربعین می آیم».

### خادم افتخاری زائران ابا عبدالله (ع)

«زهره هادی» همه زندگی اش را وقف خدمت کرده است؛ درست مثل ابراهیم. جهاد می کند، اما از نوع فرهنگی اش و می گوید: «گاهی ناراحت می شوم از خودم. دلگیر می شوم از اینکه چرا تا ابراهیم بود، قدرش را ندانستم. این قدر که حالا می شناسمش آن وقت ها نمی شناختم. با اینکه همیشه چشمم به دهان ابراهیم بود. حواسم بود به رفت و آمدهایش، خیر خواهی ها، خوش مرامی هایش، اما باز هم آن طور که باید قدران بودنش نبودم. حالا هر سال نیت کردم به پیاده روی اربعین بروم و خادم زائران ابا عبدالله (ع) شوم. می دانم ابراهیم هم قدم با من و همه جوانانی است که به نیت او در این مسیر آسمانی قدم برمی دارند. امیدوارم این ویروس به زودی نابود شود و عاشقان حسینی به پیاده روی اربعین بروند».

برای همین تصمیم گرفتم تسلیم شوم و بار گناهم را سنگین تر نکنم. دستور دادم کسی شلیک نکند. هوا هم که روشن شد، نیروهایم را جمع کردم و گفتم من می خواهم تسلیم ایرانی ها شوم. هر کس می خواهد، با من بیاید. این افرادی هم که با من آمده اند دوستان و هم عقیده من هستند. این خاطره را بسیاری از عراقی ها هم می دانند. برای همین شهید هادی را می شناسند».

### همه برادران شهید هادی در پیاده روی اربعین!

خاطرات خواهر شهید هادی از پیاده روی اربعین سال های قبل از کرونا شنیدنی است: «دو سال قبل در مسیر راهپیمایی از نجف تا کربلا زائرانی را دیدم که روی کوله هایشان عکس شهید هادی بود. من سر صحبت را با آن ها باز می کردم. می پرسیدم چرا عکس شهید هادی روی کوله شماست؟ هر کس یک جوابی می گفت؛ یکی می گفت پیاده روی را با نیت شهید هادی شروع کردم. یکی می گفت به این شهید ارادت خاصی دارم، اما جواب یکی از این جوانان برایم خیلی جالب بود. از او پرسیدم چرا عکس شهید هادی روی کوله شماست؟ نگاهی کرد و گفت من برادرش هستم! این جمله را آن قدر با قاطعیت گفت که اگر من خواهر ابراهیم نبودم، باورم می شد که آن جوان برادرش است. گفتم: من هم خواهر ابراهیم هستم. ایستاد، نگاهی کرد

پل ذهاب و گیلان غرب اذان می گوید و صوت زیبایی او حال فرمانده عراقی را از این رو به آن رو می کند؛ آن قدر که آن فرمانده ۱۸ سرباز عراقی خودشان را تسلیم نیروهای ایرانی می کنند. آن زمان نیروهای ما تصور می کنند دلیل این تسلیم، حمله خوب رزمندگان بوده که به آتش بس عراقی ها و تسلیم آن ها منجر شده است. در جدار عراقی را داخل سنگر می آورند و یکی از رزمندگان را که عربی بلد بوده صدا می کنند. فرمانده نیروهای عراقی که سرگرد بوده می گوید ما از لشکر احتیاط بصره هستیم که به این منطقه اعزام شدیم. ما آمدیم و خودمان را اسیر کردیم. بقیه نیروها را هم فرستادیم عقب. الان تپه خالی است! دلیل این کار را که جویا می شوند، می گوید: این المودن؟ مؤذنی که اذان گفت، کجاست؟ با چشمانی اشک آلود صحبت می کند و می گوید به ما گفته بودند شما مجوس و آتش پرستید. گفته بودند برای اسلام به ایران حمله می کنیم و با ایرانی ها می جنگیم. همه ما شیعه هستیم. ما وقتی می دیدیم فرماندهان عراقی مشروب می خوردند و اهل نماز نیستند، خیلی در جنگیدن با شما تردید کردیم. صبح امروز وقتی صدای اذان رزمندگان شما را شنیدم که با صدای رسا و بلند اذان می گفت، تمام بدنم لرزید. وقتی نام امیر المؤمنین (ع) را آورد با خودم گفتم تو با برادران خودت می جنگی. نکنند مثل ماجرای کربلا».

